

گفت‌وگو با تنها بازمانده یک قتل عام هولناک در سال ۶۸

۳۱ سال بی‌تابی بیتا

مریم رضاخواه - بهاره شبانکارثیان

بهمن ماه سال ۶۸، زمان عمرنوح داشت. خیالش نبود چه بر سر خانواده نفیسی می‌آید. زمان میان عقربه‌هایی که ساعت ۲ تا ۳ صبح را نشان می‌دادند، اسیر شده بود؛ آفتاب هم در دل تاریکی حبس.

خانه سازمانی کنار بانک کشاورزی حوالی میدان آرامگاه همدان، محل جنایت هولناک خانواده نفیسی بود. وقتی در خانه از جا کنده شد قصه تلخ این خانواده کلید خورد. در زمان نقاب‌پوش همه را کشتند نگهبان بانک، مادر، پدر و دو برادر را، اما بیتا زنده ماند تا تنها بازمانده آن جنایت خونین باشد. مرگ به سرنوشت خانواده نفیسی سنجاق شده بود و زمستان ۶۸ همدان را خونین کرد.

حالا آخرین و تلخ‌ترین خاطره برای بیتا تداعی شده است. بغضی چون کوه، بر سینه‌اش سنگینی می‌کرد که هیچ دست نیرومندی قادر به شکست آن نبود. شاید می‌خواست تا ابد در سینه‌اش محفوظ بماند و بهانه‌ای برای فراموش نکردن بازی تلخ زمانه شود.

تنها بازمانده خانواده نفیسی

عبدالرحمان نفیسی، رئیس بانک کشاورزی همدان، در سال ۱۳۵۰ در بانک کشاورزی شعبه دزفول استخدام شد و در سال ۱۳۶۶ به همراه همسر و سه فرزندش به عنوان رئیس شعبه مرکزی بانک کشاورزی راهی همدان شدند. بیتا تنها بازمانده خانواده نفیسی پشت حادثه را با دفاعی منحصر به فرد می‌گیرد و شمرده شمرده از حادثه می‌گوید. «فداکاری پدرم قابل تحسین است. امانت‌داری و وظیفه‌شناسی باعث شد از جان خود و خانواده‌اش بگذرد. مادرم در شب حادثه فقط ۳۵ سال داشت و پدرم ۴۲ سال. برادرانم پیمان و ایمان ۱۲ و ۴ سال داشتند. من هم ۱۶ سالم بود.»

روزگار سخت بیتا

نفس را با سنگینی هرچه تمام‌تر از سینه‌اش خارج می‌کند. تصور و یادآوری آن شب هنوز بعد از گذشت ۳۱ سال برای بیتا سخت است. «صراحتاً روز به همراه خاله‌ام به خانه‌اش رفتم. قرار بود فردا ظهر به خانه برگردم. هیچ وقت تصور نمی‌کردم روزی که خانه را ترک می‌کنم فردایی برای بازگشت به جمع خانواده وجود نداشته باشد. فردای همان روز از صبح استرس زیادی داشتم اما منتشا این حس برایم مبهم بود تا وقتی به سوی خانه برگشتم. با دیدن آمبولانس و تجمع در میدان آرامگاه همدان استرسم بیشتر شد. با هر قدمی که برمی‌داشتم و به خانه نزدیک می‌شدم بند دلم پاره می‌شد. مقامات قضائی به من گفتند پدرم در بیمارستان هستند و زخمی شدند. همان شب به خانه خاله‌ام برگشتم از شدت گریه‌های عجیب آنها بالاخره متوجه شدم و به من داستان را توضیح دادند. بدترین شب زندگی‌م را گذراندم. بعد از حادثه به خانه پدرم رفتم. روزهای سختی را سپری می‌کردم. زمان گذشت تا دانشگاه رشته مترجمی زبان در تهران قبول شدم و به خوابگاه رفتم. به واسطه یکی از بستگان مادرم آقای رحماندوست شاعر معروف ایران با همسر آشنا شدم. این آشنایی به ازدواج ختم شد. ثانیه‌ای نیست که گذشت پدرم و آن شب هولناک را مرور نکنم. تصویر تابلوی آن شب دردناک ۳۱ سال است جلوی چشمانم نقش بسته.»

بیتا در حال حاضر به همراه همسر و پسرشان در یکی از ایالت‌های آمریکا مقیم است. پیمان پسر ۲۱ ساله بیتا نام دایی از



دست رفته خود را در آن حادثه به یادگار می‌کشد.

وظیفه‌شناس و حق‌جو

ذهنش از مرور خاطرات خانواده‌اش خالی نمی‌شود. خاطرات راه سخن پیدا کردند و بیتا کلمات را یکی پس از دیگری به دنیای بیرون از ذهنش پرت می‌کند. «پدرم بسیار منظم و وظیفه‌شناس بود. حاضر بود از حق خودش بگذرد ولی از حق مردم نه. زمانی که در اندیمشک دزفول بمباران بود ما به روستایی به اسم قلعه نور رفتیم. پدرم آن زمان رئیس شعبه شوش بود و هر روز فاصله‌ای نزدیک به ۵۰ کیلومتر اطمینان می‌کرد تا به محل کارش برسد. آنها شعبه بانک را در زیرچادر باز نگه داشته بودند تا کشاورزان بتوانند خدمات و پشتیبانی مالی بگیرند.»

بیتا کلمات را تا همین جا قورت داد و ناگهان ذهنش به برداش پیمان گره خورد. «پدرم است پیمان، برادر از یکی از نگهبانان بانک چیزی می‌خواست، وقتی پدرم شنید در جواب درخواست پیمان گفت او نگهبان بانک است نوکر در خانه شما که نیست. پدرم به همه کارمندان از نگهبان تا پرسنل بانک احترام می‌گذاشت و برای کشاورزان و روستاییان احترام خاصی قایل بود.»

تنها بازمانده خانواده نفیسی در مورد رفتن به همدان با حسرتی افزون شده بر کلماتش می‌گوید. «مادرم متولد همدان بود. همه بستگان مادری‌اش در همدان زندگی می‌کردند. بعد از ۱۴ سال زندگی مشترک در خوزستان پدرم تصمیم گرفت تا به خاطر مادرم به همدان نقل مکان کند. مادرم از این موضوع بسیار خوشحال بود.»

قاتلان، کارمندان اخراجی

یکی از قاتلان حتی نتوانسته بود لباس‌هایش را عوض کند. بلافاصله دستگیر شد و با همان لباس‌های خونین در اداره آگاهی آورده شد. دو متهم دیگر توسط کارآگاهان پلیس دستگیر شدند. تمام این اتفاقات در کمتر از سه روز به طول انجامید. «شرکت در دادگاه و روبرو شدن با متهمان برایم بسیار سخت بود. با دیدن قاتلان، ناخودآگاه به یاد خانواده‌ام می‌افتم. من در جلسات دادگاه حتی نمی‌توانستم روی پایم ایستم. روز اعدام، پدر بزرگ و عمویم مرا به محل محاکمه نبردند.»

حسن گلزار و حسین گلزار دو برادری که



دست به یکی کرده بودند و آن شب خونین را در همدان برای خانواده نفیسی رقم زده بودند. دو نفر از متهمان برادر بودند و هر دو کارمند اخراج شده بانک کشاورزی و نفر سوم خواهرزاده دو برادر. متهم ردیف سوم رضا خانیان، خواهرزاده این دو برادر به قتل حسین شکری، نگهبان بانک کشاورزی و شرکت در قتل پیمان، ایمان و عبدالرحمان نفیسی متهم شد. در تاریخ ۲۶ بهمن همان سال محکومان به میدان آرامگاه همدان آورده شدند.

دور میدان جمعیت انبوهی حلقه زده بود. برداران گلزار بسته برالوار در لبه سقف و در نزدیکی ستون روی مقبره ابن سینا در انتظار مجازات بودند. دو نفر با شمشیر منظر اجرای حکم آنها بودند و با رسیدن فرمان، حکم اجرا شد. متهم ردیف سوم با طنابی به جرتقیل آویزان بود و بعد از یک دقیقه تکان دادن پایش برای همیشه از حرکت ایستاد.

بیتا روز خاکسپاری را هنوز مویه‌مو به یاد دارد: «بعد از اجرای حکم به قبرستان رفتیم و مادر و برادر کوچک‌ترم، ایمان را که آرام خفته بودند در قبر گذاشتیم. آن روز برف چرخ‌زنان از آسمان فرو می‌ریخت و کم‌کم همه جا سفیدپوش شد. پدرم و پیمان نیز در اندیمشک دزفول به خاک سپرده شدند.»



پایان ۲۹ سال جدایی مادر و پسر

پسر جوانی که در نوزادی از مادرش جدا شده بود، با تلاش ماموران پلیس آگاهی پایتخت توانست مادرش را پیدا کند. او ۲۹ سال از مادرش دور مانده بود و در نهایت این دیدار در پلیس آگاهی برای اولین بار اتفاق افتاد. ۱۱ بهمن امسال پسر جوانی به اداره ۴ پلیس آگاهی پایتخت رفت و درخواست کرد تا مادرش را که از دوران خردسالی ندیده بود، برای او پیدا کنند. با درخواست مرد جوان، کارآگاهان اداره چهارم پلیس آگاهی پایتخت وارد عمل شدند. بررسی‌ها در این خصوص آغاز شد و تیم تجسس به بررسی این موضوع پرداختند. در نهایت با هماهنگی‌های قضائی، در مدت ۴ روز ماموران پلیس آگاهی موفق شدند، مادر گمشده را پیدا کنند.

پایان ۲۹ سال جدایی

پسر ۳ ساله ساکن ترکیه است. اضطراب و انتظار در چشم‌هایش دیده می‌شود. او دقیقی قبل از دیدار با مادرش در این باره به «شهرود» گفت: «حدود یک سالم بود که پدرم مادرم از هم جدا شدند. بعد از آن پدرم به خاطر کارش کشور را ترک کرد. مادر هم بعد از جدایی ازدواج مجدد کرد. این شد که من از مادرم جدا شدم. چون آن زمان شیرخواره بودم، حضور ذهنی از مادرم نداشتم، اما این سال‌های اخیر تمام ذهنم را دیدن مادرم مشغول کرده بود. با خودم می‌گفتم شاید مردم و نتوانستم مادرم را ببینم. برای همین خیلی دلم می‌خواست مادرم را پیدا کنم. در این سال‌ها حسرت دیدار را داشتم. همیشه خواب او را می‌دیدم. آرزو داشتم پیش از مردنم مادرم را ببینم. تا اینکه در نهایت تصمیم گرفتم خیلی جدی این موضوع را بگیرم. برای همین به پلیس مراجعه کردم و آنها نیز خیلی زود مادرم را پیدا کردند.» او در خصوص حسی که نسبت به مادرش دارد، گفت: «حسم را نمی‌توانم بیان کنم. شاید بعضی‌ها بگویند تنفر، اما هیچ‌کسی نمی‌تواند به مادرش حس تنفر داشته باشد. به او حق می‌دهم و قضاوتش نمی‌کنم. فقط یک سوال دارم که گناه من چه بود؟ من شرایط سختی را در این مدت گذراندم. از ۶ سالگی در کارگاه کیف‌نخ‌زنی می‌کردم.»

دیدار مادر

در ادامه پسر جوان وارد اتاق رئیس اداره ۴ پلیس آگاهی پایتخت شد و مادرش را در آغوش گرفت. زن میانسال با دیدن پسرش شروع به گریه کرد. او در میان اشک‌هایش می‌گفت: «چند سال قبل از طریق فیس‌بوک پسر کوچکم، فیس‌بوک را پیدا کردیم و پیام دادیم. اما موفق نشدیم پیادیت کنیم.» سرهنگ کارآگاه مرتضی نثاری، معاون جرایم جنایی پلیس آگاهی پایتخت با اعلام این خبر گفت: «با تلاش کارآگاهان اداره چهارم پلیس آگاهی پایتخت، مادر و پسر پس از ۲۹ سال باهم دیدار داشتند.»

جست‌وجوی آتش‌نشانان

برای یافتن کارگر جوان در چاه فاضلاب

کارگری جوان برای لایروبی فاضلاب کانال زیرزمینی، وارد چاه فاضلاب به عمق هفت متر شد. او در این چاه گرفتار شده بود که با تلاش آتش‌نشانان نجات یافت. ساعت ۱۵:۲۰ روز پنجشنبه شاهدان در تماس با سامانه ۱۲۵ آتش‌نشانی از مفقود شدن یک کارگر داخل کانال فاضلاب خبر دادند. بلافاصله با هماهنگی ستاد فرماندهی سازمان آتش‌نشانی تهران، آتش‌نشانان ایستگاه ۸۲ و گروه امداد و نجات دو به محل حادثه واقع در بزرگراه بعثت، شهرک مسکونی بعثت روانه شدند. محمداسماعیل شریفی، افسر آماده منطقه هفت عملیات سازمان آتش‌نشانی تهران درباره جزئیات این حادثه گفت: «کارگری ۲۲ ساله برای لایروبی فاضلاب کانال زیرزمینی، داخل چاه فاضلاب به عمق هفت متر شد. بنابراین اعلام پیمانکار، پس از گذشت ۳۰ دقیقه از زمان ورود این کارگر به داخل چاه، هیچ خبری از این مرد جوان نشد. آتش‌نشانان به محض حضور در محل حادثه، بلافاصله یک تیم دو نفره را با تجهیزات لازم به داخل چاه فرستادند که آنها به جست‌وجو در مسیر کانال فاضلاب مشغول شدند. آتش‌نشانان پس از جست‌وجو در کانال فاضلاب توانستند این کارگر را پیدا کرده و سپس وی را به بیرون از چاه و کانال فاضلاب انتقال دهند.» این کارگر جوان برای انجام معاینات پزشکی تحویل عوامل اورژانس حاضر در محل شد.

مواد محترقه باعث قطع عضو

جوان ساوجی شد

جوان ۲۱ ساله‌ای که در حال ساخت مواد محترقه دست‌ساز در منزل مسکونی بود، دچار قطع عضو ناحیه‌ی مچ دست چپ شد. علی‌اکبر عیسی‌آبادی فرمانده انتظامی شهرستان ساوه گفت: «ساعت ۲۰ امشب با اعلام گزارشی به مرکز فوریت‌های پلیس ۱۱۰، مینی بر مصدومیت فردی بر اثر انفجار مواد محترقه دست‌ساز در خانه‌ای در منطقه عباس‌آباد بلافاصله تیم‌های امدادی و انتظامی در محل حاضر شدند. با حضور تیم‌های امدادی و انتظامی در محل مشخص شد جوانی در حال ساخت مواد محترقه، دچار حادثه شده و به علت انفجار مواد منفجره، یکی از دست‌هایش از ناحیه‌ی مچ قطع شده است. فرد مصدوم بلافاصله توسط تیم‌های امدادی به مرکز درمانی انتقال شد.»

وی در ادامه صحبت‌هایش گفت: «والدین ضمن نظارت، کنترل و حساسیت بیشتر نسبت به فرزندان خود در استفاده از مواد محترقه داشته باشند و چنانچه مورد مشکوکی را مشاهده کردند، بلافاصله با مرکز فوریت‌های پلیسی ۱۱۰ تماس بگیرند.»